



## انقلاب اسلامی ایران بنای ژئوپلیتیک غرب به رهبری آمریکا را نابود کرد

پایگاه اینترنتی ولترنت در مقاله‌ای با اشاره به نقش انقلاب اسلامی ایران در برهم زدن معادلات ژئوپلیتیک موجود می‌نویسد: به دنبال به قدرت رسیدن...

پایگاه اینترنتی ولترنت در مقاله‌ای با اشاره به نقش انقلاب اسلامی ایران در برهم زدن معادلات ژئوپلیتیک موجود می‌نویسد: به دنبال به قدرت رسیدن آیت‌الله خمینی در ایران، یکی از ستون‌های اساسی بنای ژئوپلیتیک غرب به رهبری آمریکا نابود گردید. به گزارش فارس، پایگاه اینترنتی "ولترنت" (Voltaire.net) در قسمت دوم مقاله تحلیلی خود به قلم "تیریو گزایانی" (Tiberio Graziani) پیرامون استراتژی و سیاست‌های اتخاذ شده آمریکا در اوراسیا در ابتدا به بررسی وضعیت ایران در قبل از انقلاب و بعد از آن پرداخته و می‌نویسد: به دنبال به قدرت رسیدن امام خمینی در ایران، یکی از ستون‌های اساسی بنای ژئوپلیتیک غرب به رهبری ایالات متحده نابود گردید. گزایانی هم‌چنین ادامه می‌دهد: انقلاب اسلامی در ایران و مداخله نظامی شوروی در افغانستان در میان اتفاقات بسیاری که روابط بین‌الملل را در سال 1979 تحت تاثیر قرار داد این دو موضوع به‌خاطر نقشی که در برهم زدن معادلات ژئوپلیتیک موجود در آن‌زمان بر اساس توازن بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی ایفا کردند از اهمیت اساسی برخوردارند. وی در ادامه به نقش ایران قبل از وقوع انقلاب اشاره کرده و می‌نویسد: استبداد پهلوی می‌توانست به راحتی به‌عنوان سرباز پیاده در دعوی بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی مورد استفاده قرار گیرد و زمانی که این رژیم از بین رفت، هم واشنگتن و هم پنتاگون مجبور شدند نقشی جدید برای ایالات متحده در صحنه جهانی ترسیم کنند. ایران جدید که دیگر مستقل و غیرقابل کنترل بود یک چرخش در صحنه شطرنج ژئوپلیتیک منطقه به‌وجود آورد که حتی قادر به ایجاد بحرانی عظیم در ثبات سیستم دوقطبی بود. به‌علاوه ایران جدید یک قدرت منطقه‌ای علیه ایالات متحده و رژیم صهیونیستی به‌وجود آورد که دارای ویژگی‌هایی (مخصوصاً وسعت جغرافیایی و مرکزیت در منطقه و حکومت مذهبی-سیاسی هم‌زمان آن) جهت رقابت برای کسب هژمونی در خاورمیانه و یا فراتر از آن بود که در تضادی آشکار با منافع آنکارا و تل‌آویو (دو متحد وفادار واشنگتن)، اسلام‌آباد، بغداد و ریاض به سر می‌برد. به خاطر چنین دلایلی، استراتژیست‌های واشنگتن مطابق سنت دویست ساله خود در رابطه با "ژئوپلیتیک ایجاد آشوب" "صدام حسین" را برای آغاز جنگ علیه ایران تشویق کردند. ایجاد بی‌ثباتی در کل منطقه، به واشنگتن و کشورهای غربی جهت طراحی یک استراتژی طولانی مدت وقت کافی داد و هم‌چنین در این اثنا تضعیف شوروی نیز انجام پذیرفت.

نویسنده سپس به حمایت آمریکا از رقبای رژیم‌های طرفدار شوروی پرداخته و می‌نویسد: در مصاحبه انجام گرفته با هفته‌نامه فرانسوی "نول ابرواتور" (Le Nouvel Observateur)، زیگنیو برژینسکی (Zbigniew Brzezinski) مشاور امنیت ملی رئیس جمهور "جیمی کارتر" (Jimmy Carter) فاش می‌سازد که سیا از جولای سال 1979 به طور محرمانه در افغانستان تلاش می‌کرده که رژیم کابل را تضعیف کند که این امر درست پنج ماه قبل از تهاجم شوروی به افغانستان بوده است. در واقع رئیس جمهور در 3 جولای 1979 اولین دستورالعمل حمایت سری از رقبای رژیم طرفدار شوروی در کابل را امضا کرد. درست در همان روز استراتژیست آمریکایی متولد لهستان یک یادداشتی به رئیس جمهور کارتر نوشت که در آن توضیح داده بود این کمک می‌تواند موجبات مداخله نظامی شوروی را فراهم آورد. و این دقیقاً آن چیزی است که در ماه بعد یعنی دسامبر به وقوع پیوست. در همان مصاحبه برژینسکی یادآوری می‌کند که هنگام تهاجم شوروی به افغانستان وی یادداشت دیگری به کارتر نوشت که در آن عقیده خود مبنی بر اینکه ایالات متحده فرصت تلافی جنگ ویتنام را دارا است، را خاطرنشان ساخته بود.

### &8226#; منافع غرب دلیل بی‌ثباتی منطقه

به عقیده برژینسکی این مداخله برای مسکو غیرقابل تداوم بوده و به نوبه خود موجب اضمحلال امپراطوری شوروی خواهد شد. در واقع به درازا کشاندن جنگ شوروی برای حمایت از رژیم کمونیست در کابل به تضعیف هرچه بیشتر اتحاد جماهیر شوروی که خود درگیر بحران‌های شدید داخلی شامل بحران‌های سیاسی اداری و اقتصادی اجتماعی بود، یاری می‌رساند. آن‌طور که ما اکنون به خوبی می‌دانیم، عقب‌نشینی شوروی از صحنه افغانستان، زمانی رخ داد که این کشور فرسوده و از لحاظ موقعیت سیاسی و اموال ژئواستراتژیک و اقتصادی به شدت تضعیف شده بود. به واقع باید گفت در کمتر از ده سال پس از انقلاب اسلامی در ایران، کل منطقه صرفاً به خاطر منافع غرب بی‌ثبات شده بود. زوال همه‌جانبه و مهارنشده اتحاد جماهیر شوروی با ماجراجویی در افغانستان تسریع شد و به دنبال آن در دهه نود با فروپاشی فدراسیون یوگسلاوی (نوعی از حکومت حائل بین غرب و بلوک شوروی) توازن قوا به نفع توسعه‌طلبی ایالات متحده در منطقه اوراسیا تغییر یافت.

### &8226#; دوران تک قطبی جهان کوتاه بود

تحلیلگر سایت ولترنت با اشاره به فروپاشی شوروی می‌نویسد: پس از "سیستم دوقطبی" نوع جدیدی از فضای ژئوپلیتیک آغاز شد. آنچه که "لحظه تک قطبی بودن" نام گرفت که در آن ایالات متحده "یکه تاز میدان" طبق تعریف وزیر فرانسوی "هوبرت ودرین" (Hubert Vdrine) گردید.

با این حال سیستم جدید تک قطبی مدت کوتاهی حاکم بود و در حقیقت در آغاز قرن 21 با ظهور روسیه به عنوان یک حریف استراتژیک در مسائل جهانی هم‌زمان با شکل‌گیری چین و هند دو غول آسیایی به عنوان قدرت‌های استراتژیک و اقتصادی پایان

پذیرفت. در سطح جهانی نیز ما باید رشد برخی از کشورهای آمریکای لاتین مانند "برزیل" و "ونزوئلا" را در نظر بگیریم. روابط بسیار مهم این کشورها با چین و روسیه و ایران ارزش استراتژیک پیدا کرده و شکل اولیه یک سیستم چند قطبی را نوید می‌دهد که دو ستون اصلی آن می‌تواند اوراسیا و کشورهای بومی آمریکای لاتین باشد.

گرازیانی در ادامه می‌افزاید: افغانستان به خاطر مشخصات جغرافیایی خود و هم‌جواری با اتحاد جماهیر شوروی (که ملت‌های همسایه آن شامل "ترکمنستان"، "ازبکستان" و "تاجیکستان" آن موقع جزو اتحاد جماهیر شوروی بودند) و به خاطر گروه‌های قومیتی گوناگون که جمعیت آن را تشکیل داده‌اند و تنوع فرهنگی و مذهبی، برای واشنگتن قسمت مهمی از آنچه "منحنی بحران" نامیده شده را نمایش می‌دهد. به عبارتی دیگر منطقه‌ای جغرافیایی که مرزهای جنوبی اتحاد جماهیر شوروی را به دریای عرب متصل می‌کرد. دام افغانستان برای شوروی به‌خاطر دلایل واضح ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک انتخاب گردید. از نقطه نظر ژئوپلیتیک افغانستان آشکارا نماینده منطقه بحران است که از زمان بسیار کهن عرصه تاخت و تاز میان قدرت‌های بزرگ بوده است.

وی در همین زمینه اضافه می‌کند: منطقه‌ای که اکنون توسط حکومتی که به‌وسیله نیروهای ایالات متحده شکل گرفته، اداره می‌شود و "جمهوری اسلامی افغانستان" نامگذاری گردیده است اما به طور سنتی طوایف "پشتون" مسلط بر سایر گروه‌های قومیتی (تاجیک‌ها، هزارها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها و بلوچ‌ها) بوده‌اند. تاریخ آن توسط وقایع گسترده‌تری شامل تعامل و جنگ‌های طولانی مدت میان سه همسایه که موقعیت‌های بزرگ ژئوپلیتیک داشته‌اند در هم تنیده شده: "امپراطوری مغول"، "خوانین ازبک" و "امپراطوری ایران". در قرون 18 و 19 وقتی که افغانستان تحت حاکمیت سلطنتی اداره می‌شد این منطقه به خاطر رقابت و درگیری میان بریتانیایی کبیر و امپراطوری روسیه برای کسب برتری در آسیای مرکزی که به "بازی بزرگ" معروف شد، موقعیتی استراتژیک پیدا کرد. امپراطوری بزرگ روسیه در تلاش‌های خود برای دسترسی امن به اقیانوس هند و هندوستان و چین با منافع امپراطوری دریایی بریتانیا تضاد پیدا کرد که به نوبه خود خواهان دستیابی به گستره اوراسیا بود و هند را به‌عنوان پایگاه اول در جهت شرق به سمت برمه، چین و تبت و آبگیر رودخانه "یانگ تسه" و به سمت غرب، آنچه امروز پاکستان نامیده می‌شود، تا افغانستان و ایران تا قفقاز، دریای سیاه، بین‌النهرین و خلیج فارس. با نزدیک شدن به پایان قرن بیستم یک‌بار دیگر در چارچوب سیستم دوقطبی، افغانستان جبهه‌ای شد که "قدرت بحری" ایالات متحده با یک "قدرت بری" یعنی اتحاد جماهیر شوروی رو در روی یکدیگر قرار گرفتند.

بازیگرانی که رو در روی یکدیگر در این صحنه نبرد قرار گرفتند اساساً شامل نیروهای شوروی، طوایف افغان و به اصطلاح مجاهدین بود که توسط ایالات متحده، پاکستان و عربستان سعودی حمایت می‌شدند.

این صاحب‌نظر امور خاورمیانه در ادامه به نقش جنبش طالبان پرداخته و می‌نویسد: پس از عقب‌نشینی نیروهای شوروی از صحنه شطرنج افغانستان جنبش طالبان بر مبنای حداقل سه فاکتور اساسی به طور فزاینده‌ای نقشی مهم در منطقه به عهده گرفت:

الف- روابط پیچیده با برخی از عناصر سرویس اطلاعاتی پاکستان.

ب- روابط مبهم با ایالات متحده (میراثی که از تماس‌های قبلی میان ایالات متحده و برخی از عناصر جنبش مجاهدین در خلال جنگ افغانستان و شوروی نشأت گرفته بود).

ج- وهابیت به عنوان خط مشی دینی ایدئولوژیک که ابزاری مستقیم برای منافع عربستان سعودی در راستای پروژه آن برای برخی مناطق. (بوسنی خاورمیانه، قفقاز و به عبارتی چین داغستان).

#### #8226& خط‌دهی طالبان توسط بازیگران خارجی

وی در پایان قسمت دوم مقاله خود می‌نویسد: سه عنصری که در بالا ذکر شد به جنبش طالبان اجازه داد از یک طرف به نفوذ و ریشه دواندن در منطقه افغانستان پرداخته و اهمیت فزاینده از لحاظ نظامی (با ایجاد و تحکیم به اصطلاح امکان مقدس) و از جنبه اقتصادی (به عبارت دقیق‌تر کنترل ترانزیت مواد مخدر) کسب کند و از سوی دیگر از تبدیل شدن خود به یک سازمان خودمختار نیز امتناع کرد. در حقیقت جنبش طالبان به خاطر نفوذ ایالات متحده، پاکستان و عربستان سعودی در آن به عنوان سازمانی محلی شناخته شد که توسط بازیگران خارجی خط‌دهی می‌شود. چنین ملاحظاتی باعث می‌شود که ما از آنچه توسط اوباما و "حامد کرزی" جهت باز کردن باب گفتگو با طالبان و حتی عضویت برخی از آنها در دولت محلی شده درک بهتری داشته باشیم. به‌علاوه رفتار آشکارا متضاد ایالات متحده (و کرزی) در افغانستان می‌تواند در پرتو نظریه و عملکرد ایشان که خواهان تضعیف دشمن با محول کردن مسئولیت سازمانی به آن بوده و با در نظر گرفتن این حقیقت که ایالات متحده بطور سنتی به‌دنبال حفظ وضعیت بحران در این‌گونه مناطق استراتژیک است می‌تواند توضیح داده شود.